

عشق در آینه ی دو متن حماسی (شاهنامه ی فردوسی و بهمن نامه)

پگاه تلاوری^۱، پیمان معمارزاده^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

^۲ عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور خوزستان و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

در تاریخ ادب پارسی، قرن چهارم و پنجم هجری، به دوران شکوفایی و اوج پیدایش حماسه های ملی مشهور است. شعر حماسی همواره بیانگر شرایط سیاسی و اجتماعی جوامع بوده است و به واسطه ی نبردها و مبارزات قهرمانان و اخلاق حاکم بر زندگی پهلوانان یک سرزمین شیوه زندگی و سلوک رفتاری جوامع آشکار می گردد. اما در این میان شعر غنایی پیش از شعر حماسی وجود داشته است. این نکته در میان آثار ادبی ملت های دیگر نیز بارز است. بنابراین آثار حماسی همواره در بردارنده ی افکار و اشعار غنایی نیز بوده اند. در ماندگارترین اثر حماسی جهان، شاهنامه، نیز در داستان های زال و رودابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش و بیژن و منیژه ناب ترین کلام و دل انگیزترین تصاویر عاشقانه را در می یابیم که همواره داستان از رابطه ای عاشقانه آغاز می شود و عشق منشا پیدایش حماسه ای شور انگیزی می گردد. در همین دوران حماسه سرایان دیگری به پیروی از استاد طوس داستان های ایران باستان را به رشته ی نظم کشیدند. یکی از این حماسه ها که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم سروده شده است و از نظر موضوع و زبان اهمیتی خاص دارد، بهمن نامه یا اخبار بهمن است. در این منظومه همانند منظومه های حماسی چهار داستان عاشقانه بیان می گردد که سه داستان مربوط به بهمن پسر اسفندیار است و یک داستان به عشق آذر برزین مهر پسر فرامرز اشاره دارد. این مقاله به بررسی عشق و مقایسه ی داستان های عاشقانه ی شاهنامه فردوسی و بهمن نامه ی ایرانشاه بن ابی الخیر می پردازد و در این میان به ویژگی های عشق و عاشق و معشوق در این آثار اشاره خواهد شد.

واژه های کلیدی: شاهنامه، بهمن نامه، عشق، حماسه.

مقدمه

از روزگاری که فردوسی نظم شاهنامه را به پایان رساند هزار سال می گذرد و این اثر هزار ساله پس از گذشت ده قرن همواره بر قله ی فرهنگ و ادب ایران پرتو افشانی می کند. شاهنامه از آغاز تاریخ تا ابدیت فرهنگ ایرانی جاوید خواهد ماند. (یاحقی، ۱۳۸۸: ۹۵)

شاهنامه یادگار روزگار خرد گرایی و آزاد اندیشی ایرانیان است. (ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۸۵)

باید به این نکته اشاره شود که شاهنامه تنها بیان مطلق حماسه نیست. بلکه آینه ی زبان، فرهنگ، تاریخ، حکمت، اخلاق و عشق نیز هست. هر چند فردوسی با قلم توانمندش موضوعات ذکر شده را در خدمت حماسه یکدست ساخته است و به جامعیت مضامین دست یافته است. پس از فردوسی، حماسه سرایان دیگری از قرن پنجم تا قرن هشتم به نظم روایتها و شخصیتهای بازمانده در شاهنامه پرداختند و تمام تلاش خود را در پیروی از شیوه و سبک فردوسی به کار بردند. بنابراین علاوه بر نظم داستانهای حماسی، روایات عاشقانه و مضامین غنایی را در منظومه های خود بیان داشتند. به عنوان نمونه در گرشاسب نامه به داستان عشق گرشاسب با دختر کورنگ، در سام نامه به روایت مهر سام با پردخت و در برزو نامه به حدیث محبت سهراب با شهرو برمی خوریم که از زیباترین اشعار غنایی محسوب می شوند. در این میان فردوسی نیز با روایت حماسی عشق هایی پر شور به تلطیف صحنه های نبرد و خشونت مردان کارزار پرداخته است. فردوسی به ابداع دنیایی زنده، متحرک و پر احساس می پردازد و در عین حال افکار غنایی را با متانت و پرده پوشی بیان می کند. او مجالس شادی و بزم را در کنار جلال جنگجویانه ی پهلوانان قرار می دهد تا عشق عامل تنوعی مطلوب در شاهنامه باشد و خواننده از بیان سلسله جنگهای پی در پی ملول نگردد. منظومه ی بهمن نامه نیز که اثر دیگر حماسی مورد پژوهش این مقاله است مانند دیگر روایات حماسی از داستانهای عاشقانه و افکار غنایی خالی نیست. این اثر که متعلق به اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم، است توسط ایرانشاه ابن ابی الخیر به نظم در آمده و موضوع آن داستان بهمن پسر اسفندیار است. بهمن نیز مانند دیگر پهلوانان عشق را تجربه می کند و با عشق و عوالم آن واکنشی متفاوت نسبت به پهلوانان شاهنامه دارد که در مباحث دیگر به تفصیل به آن اشاره خواهد شد.

به هر روی داستانهای عاشقانه در منظومه های حماسی باعث تنوع و عمق بخشیدن به آثار می شوند و خواننده پهلوان را تنها فردی جنگجو نمی بیند بلکه می داند که او نیز به سان دیگر انسان ها سرشار از احساس است و عشق را تجربه می کند. هر چند عشق در منظومه های حماسی با منظومه هایی غنایی تفاوت دارد و همین تفاوت ها باعث زیبایی و تاثیر گذاری بیشتر بر خواننده می گردد.

۱. داستانهای غنایی در شاهنامه فردوسی (پهلوانی)

زال و رودابه:

داستان عشق زال و رودابه طولانی ترین و زیباترین روایت عاشقانه ی شاهنامه است. رودابه دختر زیباروی مهرباب کابلی است که با شنیدن اوصاف زال از پدر شیفته ی او می شود و آتش عشق سراپای وجودش را فرا می گیرد پس محبتش با چاشنی خرد نیز همراه بوده است.

زال نیز بدون دیدن رودابه آرزومند دیدار او می شود. فردوسی رودابه را چنین توصیف می کند:

ز سر تا به پایش به کردار عاج به رخ چون بهشت و به بالای ساج

بر آن سفت سیمینش مشکین کمند
سرش گشته چون حلقه ی پایبند
دو چشمش به سان دو نرگس به باغ
مژه تیرگی برده از پر زاغ
بهشتی است سر تا سر آراسته
پر آرایش و رامش و خواسته

(فردوسی، ۱۳۷۸ ج ۱: ۱۰۹)

رودابه برای فرستادن پیغام به زال و گرفتن وعده ی دیدار ندیمان را به گل چینی بوستانی که زال در آن مقیم است می فرستد و به چاره ای خردمندانه و زیرکانه می پردازد. او در اظهار عشق و قدم نهادن در این وادی پیش قدم است و جسارت و توانایی اعتراف به عشق را دارد. چون وعده ی دیدار مشخص می گردد رودابه برای بالا آمدن زال به بام قصر گیسوان خود را به پایین می اندازد و می گوید که گیسوانش را برای چنین روزی آماده کرده بود و این نکته نشان تدبیر، عشق و آرزومندی رودابه نسبت به زال است.

بگیر این سیه گیسو از یک سوام
ز بهر تو باید همی گیسوام
بدان پروانیدم این تار را
که تا دستگیری کند یار را

(فردوسی، ۱۳۷۸ ج ۱: ۱۱۸)

در شب دیدار زال و رودابه با هم عهد می بندند که هرگز به نکاح دیگری در نیایند و همواره به عشقشان وفادار بمانند. زیرا وفاداری یکی از مهمترین ویژگیهای اثبات عشق است. پس از دیدار آنان، رودابه با ندیمان و زال با موبدان به مشورت و چاره اندیشی می پردازند تا راهی برای وصال بیابند زیرا آن دو از یک نژاد نیستند و با مخالفت بزرگانشان مواجه خواهند شد. اقدام آنان برای شور و رای با دیگران علامت دیگری از خردورزی زال و رودابه است.

چون زال پدر را بوسیله ی نامه از محبتش آگاه می سازد پدر گمان می کند که او دیوانه شده است. این پندار درباره ی تمام عاشقان صدق می کند زیرا وقتی عشق به کمال می رسد بیقراری و پریشانی آشکار می گردد و خرد رنگ می بازد. در این زمان زال و رودابه بواسطه ی زنی برای یکدیگر هدایای گرانبها می فرستند زیرا عاشق با دادن هدیه آشفتنگی خود را تسکین می دهد و مهر را آشکار می سازد و این نکته بر کرامت و بخشندگی آنان از دادن اشیایی ساده تا نثار جان حکایت می کند.

سیندخت روایت مهر دختر را با مهراب در میان می گذارد و پدر از عاقبت شوم محبت رودابه بیمناک می شود. پس مادر از رودابه می خواهد که بی زر و زیور و با جامه ای ساده از پدر عذر خواهی کند. این عمل نشان دهنده ی ادب دختر در برابر پدر است. از سوی دیگر رودابه که در عشقش مصمم و استوار است از مهر زال اظهار پشیمانی نمی کند و پیرایه و زیور خویش را عشق زال می داند و از بی پیرایگی باکی ندارد. این سخن رودابه نهایت بزرگواری و کمال مهر زنانه است.

(نگهبان، ۱۳۸۳: ۲۳)

در این میان زال نیز به نسبت رودابه بر عشقش پا فشاری می کند و از عاقبت آن بیمی به دل راه نمی دهد. زیرا هنگامی که منوچهر شاه از عشق زال و رودابه آگاه می گردد دستور کشتار خاندان مهراب و نابودی سرزمینش را می دهد. چون زال از تصمیم منوچهر آگاه می شود به سرعت به سوی سیستان باز می گردد و می گوید باید نخست مرا بکشید. حتی هنگامی که بزرگان به او یادآوری می کنند که پدرت از تو آزرده خاطر است باید رضایت او را بدست آوری زال می گوید: باکی نیست چه عاقبت آدمی مرگ است و این حوادث بیانگر شجاعت و پایداری زال در عشق صادق اوست که تا پای مرگ در کنار رودابه ایستاده است. در جایی دیگر زال پس از کسب رضایت سام برای بردن امان نامه ی پدر برای خانواده ی رودابه خود به عنوان رسول به دربار منوچهر شاه می رود و بار دیگر خطر را به جان می خرد و مردانه عشق می ورزد. پس از آمدن زال به دربار

منوچهر شاه موبدان و خردمندان خرد و دانش او را محک می زنند و به درخواست شاه زال به اجرای تواناییهای رزمی و زور آزمایی با چند پهلوان می پردازد و بر آنها چیره می شود. منوچهر شاه پس از تحسین او و دادن خلعت فاخر جواب نامه ی سام را می دهد و با پیوند زال و رودابه موافقت می کند. در اینجا آنچه باعث رضایت شاه می شود فضیلت‌های انسانی زال است و تنها به بیقراریهای عاشقانه اکتفا نمی گردد و باز جایگاه خرد، شهامت و دلاوری پهلوان در کامیابی عشق او بسیار مشهود است. به طور خلاصه از بارزترین ویژگیهای عشق زال و رودابه می توان به عاشق شدن آنان از طریق شنیدن توصیفات یکدیگر، پیش دستی و اعتراف رودابه در عشق به زال، چاره اندیشی و خردورزیهای زنانه ی رودابه، مشورت و هم رایی آن دو با بزرگان و موبدان در کار عشق، بیقراری و پریشانی آنان، بزرگداشتن گوهر یکدانه ی عشق و استواری و پایداری زال و رودابه در محبتشان، بی باک بودن آنان در ابراز عشق و پذیرفتن خطر تا پای جان و خردمندی و سجایای اخلاقی زال که باعث وصال آنان گشت اشاره کرد.

رستم و تهمینه

داستان عشق رستم و تهمینه اگر چه به بلندی داستان زال و رودابه نیست اما از جذابیت و زیبایی خاصی برخوردار است. آنچه باعث تعجب خواننده می گردد شهامت و جسارت حیرت انگیز تهمینه است.

(حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

چون تهمینه از آمدن رستم به سمنگان برای یافتن رخس آگاه می شود شبانه به خوابگاه رستم می آید تا مجموعه ی زیبایی و غرورش را نثار رستم کند. چون رستم او را می نگرد نام یزدان را می خواند.

(دبیرسیاقتی، ۱۳۸۴: ۶۹)

تهمینه خویش را چنین معرفی می کند:

به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست
کس از پرده بیرون ندیدی مرا
چو من زیر چرخ کبود اندکیست
نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۲)

تهمینه زیبایی بی مثال و حیا را مایه ی برتری خود بر دیگر خوبرویان می داند اما فردوسی خرد را به فضیلت‌های دیگر او می افزاید:

روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گویی که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۲)

او از شنیدن اوصاف رستم شیفته و شیدا گشته و می داند که رستم تنها یک شب مهمان منزل آنان است پس با اشتیاقی وصف ناپذیر خود را تسلیم او می سازد.

به کردار افسانه از هر کسی
شنیدم همی داستانت بسی

چون این داستانها شنیدم ز تو
بسی لب به دندان گزیدم ز تو
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۳)

تهمینه نیز مانند رودابه بدون دیدار رستم عاشق جوانمردی و پهلوانی او می شود از این نظر انتخاب تهمینه برای یافتن جفتی مناسب بسیار هوشمندانه و بخردانه است. از سویی او خود را در انتخاب همسر آزاد می بیند و سرنوشتش را خود بر صفحه ی روزگار می نگارد. تهمینه به سان رودابه بر خلاف آداب جامعه ی مرد سالاری در آشکار ساختن میل قلبی اش پیشقدم است و در راه مهرورزی به رستم جسور است. او با صراحت از فرط عشق خواسته هایش را چنین بیان می کند:

ترایم کنون گر بخواهی مرا	نبیند جزین مرغ و ماهی مرا
یکی آنک بر تو چنین گشته ام	خرد را ز بهر هوا کشته ام
و دیگر که از تو مگر کردگار	نشاند یکی پورم اندر کنار
سدیگر که اسبت بجای آورم	سمنگان همه زیر پای آورم

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۳)

اگر چه در ابتدای امر رفتار تهمینه مطابق با هنجارهای اخلاقی نمی نماید اما هنگامی که از اهداف او برای داشتن همسری لایق و فرزندی زورمند و پهلوان آگاه می شویم او را سرزنش نخواهیم کرد.

در داستان عشق رستم و تهمینه شخصیت غالب تهمینه است زیرا مهرورزی و درخواست هم بستری از جانب او مطرح می گردد و رستم در برابر سرو خوش خرامی چون او مقاومت نمی کند.

چو رستم بد انسان پری چهره دید	ز هر دانشی نزد او بهره دید
-------------------------------	----------------------------

(فردوسی ۱۳۸۸: ج ۲: ۱۲۳)

موبدان را شبانه فرا می خواند تا آنان را به نکاح هم در آورند. زیرا از ابر پهلوانی چون رستم بعید است که تسلیم خواهش دل شود و با خردمندی به آداب و رسوم حاکم بر جامعه پایبند می ماند. از جانبی فردوسی عامل دل باختگی رستم را علاوه بر روی و موی دلکش تهمینه، خرد و دانشوری او نیز می داند. پس در این داستان نیز شخصیت زن عاشق است و از خصایص تهمینه می توان به زیبایی و جمال، بی پروایی در ابراز عشق و صراحت بیان، حاکم بودن بر سرنوشت خود، خردمندی و زیرکی او در انتخاب همسر و آینده گری اشاره کرد. رستم نیز در برابر جذابیت و هوشمندی تهمینه تسلیم است و به حکم خرد راه درست وصال عاشق را مهیا می سازد.

سودابه و سیاوش

سودابه پلیدترین و شرورترین شخصیت زن در شاهنامه است. او زنی بسیار زیبا و زیرک است که پیوسته طالب مقام و نفوذ اجتماعی است. شخصیت او با زنانی چون رودابه و تهمینه که زندگیشان را صرف پرورش فرزند می کنند کاملاً متفاوت است.

(رضا، ۱۳۶۹: ۱۶۵)

سودابه در ابتدا به کاووس وفادار است و او را از دسیسه ی پدرش برای اسارت همسر آگاه می کند. اما کاووس بی خرد حرف سودابه را نمی پذیرد و شاه هاماوران او را در بند می سازد. در این احوال سودابه یاور و غمخوار اوست و از رنج همسر اشک می ریزد. اما پس از گذشت مدتی سودابه شیفته ی ناپسری اش سیاوش می شود و عشقی ناپاک را تجربه می کند و چون

به	هدفش	نمی رسد	حیله های
----	------	---------	----------

فراوان ساز می کند تا آنجا که به مرگ سیاوش ختم می شود. کاووس نیز از مکاری و فریبکاری سودابه آگاه می گردد و می داند که حيله گری او تا دم مرگ ادامه دارد. سودابه نمونه ی بارز کسانی است که از داشته های ظاهری و هوش ذاتیشان در راه اهداف خبیث بهره می جویند. او زنی هنجار شکن است که به پسری در سن و سال فرزندش عشق می ورزد و چون مهرش حقیقی نیست و تنها از پی آب و رنگ است به چاه هوس اسیر می شود و هنگامی که کام نمی یابد افسون زنانه را ساز می کند تا با تهمت و فشار فراوان سیاوش را بدست آورد. در واقع سودابه هرگز عاشق سیاوش نبوده است زیرا تنها به خود و خواسته های پلیدش می اندیشیده است و آرامش و رضای معشوقش را طالب نبوده به حتم عاقبت چنین عشقی منجر به نابودی و خسران عاشق یا معشوق می گردد. اما از آنجا که همواره نیروی شر مغلوب نیروی خیر می شود سودابه نیز به مجازات اعمال شنیعش می رسد و درس عبرتی برای آیندگان می گردد. او تنها زنی است که به دست پهلوانی مانند رستم کشته می شود و تنها در همین داستان است که زن به میزان بالا تحقیر می شود. در بررسی شخصیت سیاوش باید گفت که روح و جسمی به پاکی آتش دارد بهمین سبب برای اثبات بی گناهی خود از عشق سودابه مسیری از آتش را طی می کند بی آنکه آسیبی ببیند. او به جمال ظاهری و باطنی آراسته است و به حقیقت یوسف شاهنامه محسوب می شود.

(حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۸۵)

سودابه حاضر است تا تن و جانش را نثار سیاوش کند اما شاهزاده از همراهی سودابه بیمناک است. پذیرش عشق سودابه عهدشکنی سیاوش را به اثبات می رساند و این مسئله از جوانمردی و دانایی به دور است. سیاوش برای دور ماندن از عالم اهریمنی سودابه را از خویش می راند. او حتی به زنان شبستان کاووس نیز علاقه ای ندارد و مردی زن گریز است. او خود را مصاحب خردمندان و پهلوانان می داند و راه و رسم شاهی و گرز و کمان و نبرد را می شناسد و با عالم زنان بیگانه است.

(مسکوب، ۱۳۸۶: ۵۲-۵۱)

چه آموزم اندر شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه ؟

(فردوسی، ۱۳۸۸ ج ۳: ۱۵)

سیاوش از شور و غوغایی عشق به دور است و جسم او در عالمی دیگر می زید و این تن پاکان و مقدسان است نه پهلوانان تا آنجا که زرتشت دعا می کند که گشتاسب مانند سیاوش زیبا و بی آرایش باشد.

(همان: ۵۵)

سیاوش در عین اتصاف به صفات زیبایی، پاکی و تقدس، پهلوانی و جوانمردی، خردورزی و زن گریزی قربانی عشق سودایی سودابه می گردد. او چهره ای مظلوم است که روزگار او را به کین مهرسودابه نیست می گرداند و بار دیگر همان زمانه عامل نابودی سیاوش را رسوا و نابود می سازد.

بیژن و منیژه

فردوسی داستان عشق بیژن و منیژه را در حالی که سی سال بیشتر نداشت در حدود سال ۳۵۶ ه.ق به رشته ی نظم در آورد. همسر فردوسی چون بی خوابی و دل تنگی شوهر را می بیند خاطر او را عزیز می دارد و پس از پذیرایی از همسر داستانی از دفتر کهن برایش می خواند به آن شرط که بر نظم آن اهتمام ورزد. شاعر در همان شب داستان بیژن و منیژه را می سراید.

(زرین کوب، ۱۳۸۱: ۷۶-۷۵)

چون بیژن از سوی کیخسرو برای نابودی خوکان وحشی ارمان به‌مراه گرگین عازم می‌شود. گرگین که از پیروزی بیژن بر گرازان و یاری نرساندن در دفع آنها هراس دارد با حيله ای بیژن را متوجه جشنگاه منیژه در نزدیکی بیشه می‌کند و بیژن را بر آن می‌دارد که چند دختر زیبا روی ترک را به غنیمت می‌بریم و در نزد شاه عزت بیشتری می‌یابیم. چون به نزدیک مرغزار رسیدند منیژه بیژن را می‌بیند و دایه او را به سرا پرده ی منیژه می‌برد. چون هنگام رفتن می‌شود منیژه با داروی بیهوشی بیژن را به قصر اختصاصی خود می‌برد. بیژن خود را در پایتخت افراسیاب می‌بیند و چاره ای جز صبر ندارد. تا آنجا که باغبان قصر به افراسیاب خبر می‌دهد که مردی در کاخ منیژه با او همراه است. پس گرسیوز به کاخ منیژه می‌رود و صحت ماجرا آشکار می‌گردد. افراسیاب در ابتدا قصد دارد بیژن را به دار بکشد اما با وساطت پیران و نصیحت او درباره ی عدم تکرار خطای افراسیاب در باب سیاوش شاه از تصمیم خود می‌گذرد و به گرسیوز دستور می‌دهد تا بیژن را بابتدو زنجیر در چاه اندازد و سنگ اکوان دیو را بر سر چاه گذارد و منیژه را از قصرش براند. پس از آن منیژه به پرستاری بیژن می‌پردازد و برای معشوقش نان گدایی می‌کند و با چشمی گریان روزگار می‌گذراند.

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده رخم آفتاب

کنون دیده پر خون و دل پر ز درد از این در بدان در دو رخساره زرد

همی نان کشکین فراز آورم چنین راند یزدان قضا بر سرم

از این زارتر چون بود روزگار سر آرد مگر بر من این کردگار

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۳۴)

منیژه شخصیت زن داستان مانند رودابه و ته‌مین در بیان عشق و طلب معشوق پیش گام است. او بسیار بی پرواست و با وجود آنکه از دشمنی پدرش با ایرانیان آگاه است بیژن را به سرا پرده اش می‌خواند. اقدام او در بیهوش کردن بیژن بارزترین نمود جسارت اوست. منیژه دارای استقلال کامل است. او آنچه را می‌خواهد بدست می‌آورد حتی اگر به زیان او ختم شود. خوشگذرانی منیژه با بیژن هنجار شکنی او را با ته‌مین برابر می‌سازد. اما پس از اسارت بیژن در چاه او همه چیزش را در راه عشق فدا می‌کند. منیژه که تا دیروز دختری کاخ نشین بوده است برای زنده ماندن دلدارش به گدایی می‌پردازد و تمام هستی اش را فدای مهرش می‌کند. او بعدها با آمدن رستم در هیات بازرگان پهلوان را در رهانیدن بیژن یاری می‌رساند و این گونه به رنج خود و معشوقش پایان می‌دهد. در تحلیل شخصیت بیژن می‌توان گفت که او هر چند جنگاوری کار آزموده است اما در مواجهه با منیژه آشفته عمل می‌کند و آثاری از پختگی و هوشمندی دلاورانی چون زال و رستم در عمل او مشاهده نمی‌شود. زیرا بدون اندیشیدن به عاقبت کار وارد خاک تورانیان می‌شود و به سرا پرده ی منیژه دختر افراسیاب می‌رود. اگر چه او هیچ گاه نمی‌خواست وارد پایتخت افراسیاب شود و به قصر منیژه قدم بگذارد اما به همین میزان که دل به مهر منیژه داد جسارت و بی باکی خود را در راه عشق اثبات کرده است. بیژن بلا کشیده ی عشق است تا آنجا که ممکن بود جانش را بر سر محبتش بنهد. آنچه باعث شور انگیزی بیشتر داستان می‌شود رنج و سختی‌هایی است که بیژن و منیژه متحمل گشته اند و خواننده از این رهگذر با آنها همراه و همدل می‌شود و درد جانسوز عشق را به نیکی درک می‌کند.

۲. داستان های عاشقانه در منظومه ی بهمن نامه

در منظومه ی حماسی بهمن نامه چهار داستان غنایی وجود دارد که سه داستان آن به شاه بهمن و یک روایت به برزین آذر مهر پسر فرامرز تعلق دارد. در این بخش برای آشنایی با محتوا و کیفیت داستانهای غنایی بهمن نامه به معرفی آنها پرداخته میشود.

بهمن و کتایون:

این داستان که در بخش نخست بهمن نامه قرار دارد بلندترین روایت عاشقانه ی ایران‌شاه می باشد. داستان این گونه روایت می شود که چون بهمن به اندیشه ازدواج می افتد، رستم برایش از زیبایی های دختر شاه کشمیر "صورشاه" می گوید که بازرگانی او را از کمالات آن دختر با خبر کرده است.

بهاری یکی خرمن گل تنش

بهاری یکی خرمن گل تنش

دمان بوی مینو ز پیراهنش

چو گویا شدی در همی ریختی

چو خندان شدی دل برانگیختی

کتایونش نام و به دانش تمام

خردمند و آهسته و نیکنام

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۲۹-۲۸)

بهمن با شنیدن اوصاف کتایون دلش به جوشش در می آید و رستم به وسیله ی نامه ، دختر را از شاه صور برای شاه ایران خواستگاری می کند. سپس فردی به نام پارس پرهیزگار را مامور رساندن نامه و آوردن کتایون می کند. شاه صور از این درخواست سخت غمین می شود و به ناچار ماجرا را با دخترش در میان می گذارد.

ترا خواسته است از من آن بد نژاد

چنین چاره از بهر بهمن نهاد

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۳۴)

کتایون برای محافظت از تاج و تخت پدرش، برخلاف میل قلبی ازدواج با شاه بهمن را می پذیرد زیرا اگر نپذیرد رستم و فرامرز به کشمیر حمله می کنند و کار بر شاه صور تنگ می شود.

در واقع این پیوند برای کتایون ، پیوندی است و بدون رضایت درخواست ازدواج بهمن را می پذیرد .

کتایون غلامی به نام لولو داشت که همراز و مهرجوی او بود. چون لولو آگاه شد به نزد دختر شکایت می کند که اگر ایران بروی بر نخواهی گشت. اما کتایون با خود می اندیشد که لولو را به عنوان برادر با خود به ایران ببرد.

مرا گر بخواهند تو با منی

به من بر گرامیتر از بهمنی

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۴۲)

باید گفت اگر چه کتایون زنی زیباست اما چاره اندیشی های منفیش از او زنی بی وفا و حيله کار ساخته است .

در آغاز، پارس پرهیزگار درخواست کتایون را نمی پذیرد، اما با میانجی گری شاه صور و نوشتن نامه به رستم پارس را متقاعد به همراه کردن لولو با کتایون می کند. سپس شاه صور و بزرگان کتایون را بدرقه می کنند و آنان به سوی سیستان حرکت می کنند. رستم یک ماه میزبان کتایون و لولو بود و پس از آن به سوی بلخ روانه شدند. هنگامی که رسیدند، مراسم ازدواج را برگزار کردند. چون بهمن او را دید:

چو بهمن بدید آن چنان فر و زیب

شد از دیدنش در زمان ناشکیب

همی گفت با خوبشتن کاین پریست

کدامین پری کو بدین دلبريست

بهمن به مدت یکسال در خدمت کتایون ماند. در این میان کتایون هر بار از بهمن خواست تا لولو را مقام و ثروت دهد تا آنجا که بهمن تمام لشکر و خزانه را به او سپرد. بهمن به ترغیب کتایون برای شکار قصر را ترک می کند. لولو از یک ماه غیبت بهمن سوء استفاده کرده و با همکاری اردشیر، سپهبد لشکر، خود بر تخت شاهی می نشیند و بهمن به همراه پارس پرهیزگار می گریزد و آواره ی بیابان می شود.

بهمن و همای

این داستان زیباترین روایت غنایی بهمن نامه است که در بخش نخست کتاب قرار دارد. همای شایسته ترین زن این منظومه است و خصال نیک و ویژگی های رفتاری او به داستان لطف و زیبایی خاص داده است. چون بهمن پس از دو ماه نیاسودن به مصر رسید، در بازار حجره ای گرفت و درویشانه می زیست. روزی پارس برای تهیه غذا به بازار رفت. چون آنجا رسید بازاریان در دکانها را بستند و به او گفتند تو آیین نصر حارث را نمی دانی، سپاه او فزون از صد هزار است و ما فرمانبردار او هستیم.

مر او را دختری چون پری

که هرگز نبینی بدان دلبری

ستاره فشاند چو خندان شود

هر آنگاه کان مه به میدان شود

بدین کار هر سال چوگان زند

یکی اسب را سوی میدان زند

همایست نام و چه فرخ همای

سرشتش چنین آمد از رهنمای

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

دختر نصر حارث، سه روز به میدان چوگان می رود و با حریفانش گوی رقابت می زند. پارس به همراه مردم به سوی میدان رفت و همای تا هنگام شب، صد سوار از سروران را بینداخت و شکست داد.

به یک زخم ز اسبش بینداختی

و ز آنجا بر دیگری تاختی

اشاره به این نکته ضروری است چوگان به عنوان یکی از بازیهای سنتی مردم ایران زمین در سال های دور، همواره تجلی خاصی در ادبیات فارسی و اشعار شاعران بزرگ در دوره های متفاوت داشته است. بسیاری از صاحب نظران، رودکی، را نخستین شاعری می دانند که پس از ورود اسلام به ایران در اشعار خود از "چوگان" سخن به میان آورد. فردوسی، رودکی، حافظ، ناصر خسرو، مولوی، عطار نیز از دیگر شاعران پارسی زبان هستند که در اشعار خود به این بازی اشاره کرده اند که نمونه ی بارز آن را می توان در شاهنامه و در داستان چوگان بازی سیاوش و افراسیاب و بازی خسرو و شیرین در نظامی یافت. پیش از این در متون پهلوی و کارنامه ی اردشیر بابکان به این موضوع پرداخته شده است. در منظومه ی بهمن نامه نیز چنانچه بیان شد، همای دختر نصر حارث در بازی سنتی چوگان مهارت خاص دارد و شاعر اینگونه به پیروی از دیگر شاعران به ذکر و احیای این بازی باستانی پرداخته است. (دهخدا، ذیل لغت چوگان)

پارس به نزد بهمن آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. بهمن نیز عزم کرد تا فردا به دیدن همای برود. چون بهمن به میدان چوگان همای را دید.

بهمن با مشاهده ی شکست نامداران از همای با خود گفت در میان اینان سواری نیست که او را منهزم کند؟ ناگاه فردی این سخن را شنید و حرف او را به گوش شاه رساند. شاه دستور داد بهمن را بیاورند و به او گفت اگر ادعایی داری با او به نبردگاه برو. روز نبرد فرا رسید. بهمن به میدان رفت تا با همای رقابت کند. بهمن هر بار گوی را از همای می ربود و در نهایت او را به خاک انداخت. در این هنگام لولو به نصر حارث نامه می نویسد و با ذکر نشانه های بهمن از شاه شام می خواهد در صورت یافتن، او را به لولو تحویل دهد. نصر حارث، از روی نشانه ها بهمن را می شناسد. همای را به نزد بهمن می فرستد و دختر که دل به مهر بهمن داده بود به او چنین می گوید:

مرا با خداوند سوگند بود

روانم به سوگند در بند بود

که تا باشد این کیش و آیین من

نیابد سر مرد بالین من

جز آن کس که با من نبرد آورد

سر خود من زیر گرد آورد (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

بهمن پیوند با همای را می پذیرد. پس از برگزاری مراسم ازدواج، نصر حارث با سپاهش به همراه بهمن، همای و پارس پرهیزگار برای باز پس گرفتن تاج و تخت بهمن به سوی ایران رفتند. پس از شکست بهمن لولو را به بند می اندازد و دستور می دهد کتابیون را بر دو اسب وحشی بسته در بیابان رها کنند.

بهمن و دختر تندبر رای

این داستان کوتاه ترین روایت غنایی این اثر است که در بخش سوم بهمن نامه بیان شده است. در بخش سوم بهمن نامه، بهمن به دنبال دستگیری دختران رستم است. بانو گشسب و زر بانو در ابتدا به شاه کشمیر پناهنده می شوند و چون بهمن به جستجوی آنها می آید در ابتدا به تیبال و سپس به سوی قنوج می روند. پادشاه قنوج، دختران رستم را با گرمی می پذیرد. بهمن نامه ای به تندبر رای می نویسد و دختران را طلب می کند. شاه قنوج وسیله ی فرار دختران رستم را فراهم می کند و بهمن را هم از این ماجرا آگاه می سازد. بهمن چند تن از گردان را مامور گرفتاری دختران می کند. میان آنان نبرد سختی در می گیرد و کشتگان بسیاری برجای می ماند. در این کارزار، بر اثر زخمی که دختران رستم بر می دارند دستگیر می شوند و در کنار زال اسیر دیوارهای حبس گشتند. تندبر رای از اسارت آنان مانند ابر بهاری می گیرد و بهمن را به کاخش دعوت می کند. بهمن دختر رای را در کنار او می بیند.

خرامان چو کبک و گرازان چو سرو

زده بر دو رخساره خون تذرو

سمنبر میان لاغر و کژ سرین

ز نخ سیب سیمین و بر یاسمین (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۴۰۷)

تندبر دستور داد تا خوانی بگسترانند و پس از آن مجلس می آراستند. بهمن در حالت مستی، پرده ی شرم از رخ برداشت و دختر رای را خواستگاری کرد. روز بعد پیوندشان بسته شد و شهر پر از شادی و شور گشت.

دو هفته بدان خرمی شور کرد

که مردم از آرامگه دور کرد

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۴۰۹)

برزین آذر و دختر بوراسب:

این داستان در بخش چهارم کتاب که فصل جنگ های برزین آذر و بهمن است بیان شده است و آخرین روایت عاشقانه ی این منظومه است. هنگامی که برزین آذر پس از نبرد با بهمن و شکست دادن او با مرزبان و تخار به شکار می رود. آنها به دنبال گوری می روند، راه را گم می کنند تا به دشت و بیابانی فراخ می رسند. آنها سه روز و سه شب با گرسنگی شکم راه پیمودند. روز چهارم فردی را دیدند که شیر جنگی را به بند کشیده بود و بر آن کمند انداخته و سوار گشته است. برزین آذر و همراهان از دیدن او به شگفت آمدند. به نزدش رفتند و طعام طلبیدند. آن فرد گفت: شیر خوراک من است، اگر میلی به خوردن شیر نداری، کمی جلوتر به دشتی می رسید که سراسر از اسبان و هیوان و گاوان فربه است. چون به دشت رسیدید هزار خیمه می بینید در آن میان خیمه ای سرخ رنگ است که صاحبش، پدر من است. آنان حرکت کردند و خیمه را یافتند.

ز دیبای رومی یکایک رده

نگارش سراسر به زر آرده (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۱۰)

به سوی خیمه سرخ رنگ رفتند. پیرمردی با شکوه جلوی پایشان برخاست. آن پیر، بوراسب نام داشت برزین آذر ماجرا را برای پیر تعریف کرد. بوراسب از آنان پذیرایی کرد و گفت: اینجا سرزمین من است.

مرین جوی را زنده رودست نام

من از دیدنش سال و مه شادکام (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۱۲)

این دامها که می بینید را از پارس به اینجا آوردند تا فریه شوند و باز گردانند شاه پارس، یزداد، برادر من است بهمن، روزگار او را تنگ کرده و از او باج می گیرد. در این فکرم که برزین آذر داد ما از او بستاند. در این راه اگر کودکی را دیده ای که بر شیر جنگی سوار گشته، آن دختر من است که سر سال نو، شاهان روی زمین برای خواستگاری او می آیند، در میان صحبت، دختر بوراسب از راه رسید.

درین بود کان اژدهای دلیر

بیامد ز بیشه گرفته دو شیر

دلیران یکایک فرو ماندند

برو نام یزدان همی خواندند (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۱۳)

چون سه روز بگذشت، سال نو فرا رسید. بوراسب بر تختی نشست و همگان به میدان نبرد آمدند. در آن زمان مردی سیاه مانند کوه روان وارد شد. بوراسب فریاد کرد: هر کس زنگی را شکست دهد و با دخترم نبرد کند و او را از پشت اسب بر زمین بیندازد، بدون خواستن کابین و پیمان شیر، دخترم را به نکاح او در می آورم. آن مرد زنگی بیست تن را به زمین زد. آذر برزین خواستار نبرد با او شد. چون جامه بکند دختر از درون خیمه او را دید و به مهرش گرفتار شد. دعا کرد که خداوندا، سیاه را دو پای سست کن تا این مرد شوی من گردد. آذر برزین مهر زنگی و دختر بوراسب را شکست داد. بوراسب از او مدتی مهلت خواست تا در پارس سور عروسی را برگزار کنند. مدت زمانی شاد بودند، تا یک روز بوراسب نگران بود. آذر برزین علت را جویا شد. بوراسب گفت: ابری تیره از جانب کوه به این جا می آید و گرد دخترم می گردد و او سیاه و کبود می شود. یک سال پیش اژدهایی در آن کوه، دختر مرا خواست و من ندادم. او با آتش دهانش تمام چارپایان مرا بسوخت. آذر برزین مهر با سختی فراوان به بالای کوه رفت و اژدها را بدید.

دهانش به مانند غاری فراخ

چو الماس بر سر مر او را دو شاخ

دو چشمش به کردار دو طاس خون

سرش همچون که بیستون

ز سر تا به دم بود صد گز فزون

دل شیر را دیدن او زبون (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۲۵)

آذر برزین مهر با اژدها نبرد کرد و سرش را از تن جدا کرد. سپس سر اژدها را برای بوراسب آورد و همه او را آفرین گفتند. سه روز شادی کردند و روز چهارم به همراه بوراسب به سوی پارس رفتند و آنجا جشن بر پا کردند.

بیان این نکته ضروری است که پیکار با اژدها همواره در متون حماسی، تاریخی و حتی عرفانی مورد توجه قرار گرفته است. روایات پیکارهای هوشنگ با دیوان مزندر و اژدهای خونین چشم (بنابر شاهنامه) فریدون واژی دهاکه (بر پایه ی ادبیات اوستایی) گرشاسب با اژدهای شاختار، دیو آیزی گندرو (بنابر متون اوستایی) و اژدهاگ (بر پایه ی ادبیات پهلوی) سام با اژدهای کشف رود (بر پایه ی شاهنامه)، رستم و اسفندیار با اژدران سهمگین، خان سوم هفت خان (بنابر شاهنامه) و سرانجام داستانی کارزار رستم با اژدهای روئین تن مشرق زمین را می توان در شمار گونه هایی جای داد که اژدها با چهره ی یک جانور زهرآگین آتشین دم غول آسا، پدیدار می گردد. (دهخدا، ذیل لغت اژدها)

در بهمن نامه نیز مانند دیگر منظومه های حماسی به نبرد با اژدها در داستان مهر آذر برزین با دختر بوراسب اشاره شده است.

۳. مقایسه عشق در شاهنامه و بهمن نامه

منظومه های حماسی جهان، همواره به اکسیر عشق حیات و رونقی بی مثال یافته اند. زیرا رشادت ها و دلیری های پهلوانان در میدان نبرد با زیبایی و لطافت زنان پیوند یافته است و در میان شکوه و عظمت پهلوانی، بزرگی و جایگاه عشق به همان میزان بارز گشته است. در ایلید و ادیسه، منظومه ی بیوولف و رامایانا آثار عشقی و پهلوانی وجود دارد اما بی هیچ اغراقی این داستان ها در برابر داستان های عاشقانه ی شاهنامه رنگ و بویی ندارند. (صفا: ۱۳۶۳: ۲۴۴)

برتری شاهنامه ی فردوسی در این زمینه تنها منحصر به آثار حماسی دیگر کشورها نیست. بلکه داستان های غنایی شاهنامه بر روایت حماسه سرایان ایران زمین نیز تفوق دارد. در منظومه ی حماسی بهمن نامه چنانچه پیش از اشاره شد شاعر به بیان چهار داستان عاشقانه پرداخته است که از هر حیث با روایتها و شخصیت های شاهنامه قابل برابری نیستند. اگر چه ویژگیهای مشترکی در نحوه ی بیان داستان و پرداخت و توصیف شخصیتها وجود دارد اما در درون همین اشتراکات، تفاوت های آشکاری مشاهده می شود.

در ابتدای سخن باید به این نکته اشاره کرد که بهمن نامه ده هزار بیت دارد و شاهنامه از نظر تعداد ابیات شش برابر منظومه ی بهمن نامه است. از این نظر شاهنامه دارای داستان های عاشقانه بیشتری در دو بخش پهلوانی و تاریخی خود است. در بخش پهلوانی شاهنامه ۴ داستان و در بخش تاریخی ۷ روایت غنایی وجود دارد در حالی که منظومه بهمن نامه تنها دارای چهار داستان غنایی است.

عشق در شاهنامه از نوع عشق معنوی است. البته این سخن به این معنا نیست که در داستان های عاشقانه ی شاهنامه احساس قوی و سوز و گداز عاشقانه، فراق و رنج و غم جدایی و نیازهای جسمانی وجود ندارد. این ویژگی ها را در داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه به نیکی در می یابیم. از سوی دیگر عاشقان در پی وصال بهنجار هستند و اگر چه در طول داستان بی قراریها و آشفتهگی های عشق بر روح عاشق و معشوق آشکار است.

که البته این مسئله جز ذات عشق است، اما پایانی نیک برای عاشق و معشوق دارد. فردوسی این نوع عشق را عزیز می دارد و می ستاید.

برخلاف شاهنامه، در منظومه بهمن نامه، عشق جسمانی است. بهمن با شنیدن اوصاف کتایون به او دل می سپارد و طالب وصال او می گردد. او به مدت یک سال حکمرانی را فراموش می کند و در خلوت کتایون به عیش می پردازد. در این داستان عشق ممنوعه و نابهنجار کتایون به لولو نیز روایت می شود.

کتایون در اظهار وفاداری خود به لولو می گوید:

مرا شوی گرچه شه سرکش است

ز عشق تو جانم پر از آتش است (ایران‌شاه، ۱۳۷:۷۶)

آن دو به توطئه بر علیه بهمن می پردازند و تاج و تخت او را تصاحب می کنند. عشق بهمن به همای و آذر برزین مهر به دختر بوراسب تنها به دلیل زیبایی و جنگاوری این دختران است. در این داستانها از پریشانی و دلباختگی های شیرین عاشقانه خبری نیست. زیرا بهمن به واسطه قدرت پادشاهی و گاه با تکیه بر دلاوری و جنگاوری به وصال دختران مورد نظرش می رسد. داستان های عاشقانه در بهمن نامه از افت و خیز و فراز و فرودهای روایت های غنایی شاهنامه بی بهره است. میان عشق و وصال مسیر کوتاهی پیموده می شود و هیجان و کشش قلبی به سرعت فروکش می کند. بهمن با تکیه بر قدرتش در عشق دچار رنج نمی شود. او هرگز زهر تلخ فراق و جدایی را نمی چشد و برای رسیدن به معشوقش تلاش و چاره اندیشی نمی کند. در منظومه ی بهمن نامه، تنها داستان عشق ممنوعه ی کنایون و لولو از چاشنی سوز و هجران عاشقانه و صبری بی ثمر و بد فرجام برخوردار است.

بگو تا تو چون راندی این روزگار

که از من جدا ماندی ای نیک یار

که من بی تو چون ماهنی برشخم

چو شخصی گنهکار در دوزخم (ایران‌شاه، ۱۳۷۶: ۷۹)

اما در شاهنامه ی فردوسی، عشق زال و رودابه و بیژن و منیژه، زیباترین و پردردترین روایت های عاشقانه را داراست. آنان صاحبان عشقی جانگداز و پردردند و در راه عشق بلاکش و صبورند. تا بدانجا که منیژه از قصرش رانده می شود و برای معشوقش نان گدایی می کند و با چشمی گریان روزگار می گذرانند.

کنون دیده پر خون و دل پر ز درد

از این در بدان در دو رخساره زرد

همی نان کشکین فراز آورم

چنین راند یزدان قضا بر سرم

(فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۳۴)

این نکته قابل ذکر است که در هر دو اثر عاشقان در پی وصال بهنجار هستند. نوع بیان فردوسی در به نظم کشیدن عشق پرشور عاشقان همراه با شعوری اخلاقی بوده است و شاعر با عفت کلام به شخصیت و احساس عاطفی آنان پرداخته است، حتی آنجا که سودابه به فرزند خوانده ی خود سیاوش عشق می ورزد فردوسی با لحنی معقولانه به بیان آن می پردازد.

زناگاه روی سیاوش بدید

پر اندیشه گشت روحش بردمید

چنان شد که گوئی طراز نخ است

اگر پیش آتش نهاده یخ است (فردوسی، ج ۲: ۲۱)

فردوسی از وصف دقیق روابط عاشقانه حتی به زبان کنایه و استعاره دوری می کند و همان عفت و پاکی که در روح پهلوانان شاهنامه وجود دارد را در روایت او از عشق نیز می بینیم. (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۴۲۷)

در حالی که نحوه ی بیان ایرانشاه در توصیف روابط زن و مرد بسیار جسمانی است. او به مدد استعارات و تشبیهات جزئی ترین زیبایی های زنانه را به رشته ی نظم در آورد تا بدانجا که از خلوت بهمن با کتایون و چگونگی ازدواج او با زنان مطرح شده در این منظومه نیز سخن به میان می آورد که این مسئله بیانگر تفاوت دیدگاه فردوسی و ایرانشاه نسبت به زن است. زنان در شاهنامه آراسته به گوهرهای خرد، وفا و عفت می باشند. اگرچه آغازگران عشق در بخش پهلوانی زنان هستند اما بی پروایی و جسارت آنان در ابراز مهرشان برای یافتن جفتی شایسته و توانمند است. (مهدب، ۱۳۷۴: ۶)

به طور کلی می توان گفت زنان شاهنامه ارزشی کمتر از مردان شاهنامه ندارند و فردوسی برای زن مقامی والا و برجسته قائل است. این در حالی است که ایرانشاه نسبت به زنان خوش بین نیست و زبان به مذمت و نکوهش می گشاید به این مطلب در مبحث سیمای عاشق و معشوق در شاهنامه و بهمن نامه به تفصیل پرداخته خواهد شد.

عشق در شاهنامه ی فردوسی منجر به تولد پهلوانان بنام و دلاور می شود. در واقع این عشق است که بستری برای خلق حماسه را ایجاد می کند. در داستان عشق و زال و رودابه منجمان ثمره ی ازدواج آنان را پیدایش فرزندی می دانند که در پاسداشت ایران و دفع دشمنان نقش بسزایی دارد. آنچه به عشق زال و رودابه رنگ حماسی می دهد تولد رستم، ابر پهلوان شاهنامه است. رستمی که در زور و توانمندی، خردورزی و توانمندی زبانزد خاص و عام است. پشت دشمنان ایران زمین از نام رستم به لرزه می افتد و وجودش در عرصه ی کارزار تضمینی بر پیروزی و ظفر است. بی عشق زال رودابه رستمی وجود نداشت تا فردوسی از دلیری ها و حماسه هایش سخن براند و زیباترین بخش های حماسی شاهنامه چون هفت خان رستم، داستان رستم و سهراب و اسفندیار خلق شد. او بزرگترین پهلوان ایران است و دیگر پهلوانان با وجود برجستگی های فراوان در زیر سایه ی نام او قرار دارند. داستان عاشقانه دیگر شاهنامه عشق و ازدواج رستم و تهمینه است که باعث به دنیا آمدن سهراب می شود و با تولد سهراب بزرگترین تراژدی شاهنامه، سلسله حوادث حماسی جدیدی پدید می گردد. صحنه ی نبرد سهراب با گردآفرید و شرح دلاوری های سهراب، نبرد اول و دوم رستم و سهراب از زیباترین بخش های حماسی شاهنامه می باشد. داستان عشق گناه آلود سودابه به سیاوش که مرگ پهلوان جوان را به همراه داشت باعث ایجاد حماسه ی حمله ی ایرانیان به رهبری رستم برای انتقام جویی از مرگ سیاوش است. رستم به همراه دیگر پهلوانان ایرانی پس از شکست سرخه ی نامور و شکست پیلسم بر توران زمین حاکم می شود اما از بیم حمله ی افراسیاب، به ایران باز می گردد. این فرصت در داستان عشق بیژن و منیژه ایجاد می شود. چون افراسیاب بیژن را به سبب عشق منیژه در چاه اسیر می کند. رستم برای نجات او به توران زمین می رود او پس از رهایی بیژن به افراسیاب شبیخون می زند و او را متواری می سازد. افراسیاب بارها به ایران حمله می کند و از لشکر کیخسرو شکست می خورد و سرانجام دستور می دهد تا دژخیم بزرگترین دشمن ایرانیان را دو نیم کند.

فردوسی در کینه جویی کیخسرو و افراسیاب به سبب مرگ سیاوش چنین می گوید:

که روی زمین از بد اژدها

به شمشیر کیخسرو آمد رها

روان سیاووش را زنده کرد

جهان را به داد و دهش بنده کرد (فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۷۸)

اینگونه فصل سیاه کاریهای افراسیاب به پایان می رسد. بنابراین همانگونه که اشاره گشت تمام داستان های عاشقانه ی بخش پهلوانی مقدمه ای بر آفرینش حماسه های پرشور شاهنامه بوده است. بدون وجود مهره ای از مهره های ذکر شده روند طبیعی حماسه در شاهنامه مختل خواهد شد.

عشق در منظومه ی حماسی بهمن گرچه منجر به ازدواج می شود اما این پیوندها، ثمره و تولد فرزندی را به همراه ندارد تا به دنبال آن پهلوانی جوان ظهور کند و سلسله حوادث حماسی جدیدی پدیدار گردد. اما حضور زنان و به وجود آمدن عالم عشق زنجیره ی وقایع حماسی این منظومه را ایجاد می کنند. عشق و ازدواج شاه بهمن با کتایون و خیانت کتایون به بهمن و رسیدن قدرت پادشاهی به لولو، معشوق کتایون، باعث آوارگی و حیرانی بهمن می شود تا بدانجا که بهمن به همراه پارس پرهیزگار به مصر می روند. بهمن در مصر با دیدن دلاوری و جنگجویی همای، دختر شاه شام به او دل می سپارد.

به پارس گرنامه یه گفت این سوار

مگر باشد او دختر شهریار

که هرگز ندیدم به ایران زمین

دلاور سواری و اسبی چنین (ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۱۱۹)

چون شاه شام، بهمن را می شناسد او را در دفع فتنه ی کتایون و لولو یآوری می کند و نبردهای متعدد و صحنه کارزار پهلوانان حماسه ساز می گردد.

در بخش سوم، روایت عاشقانه ی بهمن و دختر تندبر برای بسیار سریع اتفاق می افتد. بهمن در پی تعقیب دختران رستم، بانو گشسب و زربانو، به قنوج می رسد، شاه قنوج، تندبر برای، دختران رستم را فراری می دهد و بهمن را به کاخ دعوت می کند. بهمن با دیدن زیبایی دختر تندبر برای، دل باخته و با او ازدواج می کند. این داستان عاشقانه بسیار کوتاه و خنثی است و هیچ نقشی در ایجاد رخدادهای حماسی ندارد. آخرین روایت، داستان آذر برزین مهر پسر فرامرز با دختر بوراسب است. علت این ازدواج باز هم دلاوری و جنگاوری دختر بوراسب است. در این داستان کشتی میان برزین آذر با زنگی، کشتن اژدها به دست برزین آذر و سرانجام یاری بوراسب و برادرش یزدادگو در نبرد با شاه بهمن از حوادث حماسی است که در اثر عشق و ازدواج برزین آذر با دختر بوراسب صورت می پذیرد. بنابراین سه داستان غنایی موجود در منظومه بهمن نامه، ایجاد کننده ی حماسه های بعدی است و میان عشق و حماسه پیوند ایجاد شده است. هر چند باید به این نکته اشاره کرد که شیوه ی بیان داستانها، توصیفات، عاشقانه ها و وقایع حماسی هرگز با شاهنامه ی فردوسی قابل قیاس نیست.

در هر دو اثر مورد بررسی این پژوهش، عشق ممنوعه و نکوهیده وجود دارد. در شاهنامه ی فردوسی عشق سودابه همسر کاووس به ناپسندی اش سیاوش که عاقبت منجر به مرگ او می شود و در بهمن نامه عشق کتایون همسر بهمن به لولو، غلام هم بازی دوران کودکی که با او بزرگ شده است. در هر دو داستان زنان به سزای اعمال خود می رسند. سودابه به دست رستم کشته می شود و بهمن دستور می دهد پای کتایون را به اسبی وحشی ببندند و او را در بیابان رها کنند.

۴. مقایسه ی سیمای عاشق و معشوق در شاهنامه و بهمن نامه:

در مبحث مقایسه ی عشق در شاهنامه و بهمن نامه به مهمترین اشتراکات و تفاوت های این دو منظومه اشاره شد. اینک به بررسی شخصیت زنان و مردان در هر یک از این داستان ها پرداخته می شود و ویژگی های مشترک و متفاوت میان آنها بررسی می شود.

زنان در منظومه ی حماسی بهمن نامه از اعتبار و جایگاه زنان شاهنامه برخوردار نیستند. تنها ویژگی های مثبت زنان این منظومه زیبایی و جمال ظاهری و گاه دلاوری و جنگجویی آنهاست. ایرانشاه در این اثر به پرداخت شخصیت زنان به نیکی نپرداخته است زیرا همان گونه که اشاره شد او نسبت به زنان خوش بین نیست. چنانچه می گوید:
زنان را بد آمد نهاد و سرشت

ازیرا نبینند روی بهشت

به زن تا توانی تو ایمن نباش

همان ایمن از مرد ریمن نباش (ایرانشاه: ۱۳۷: ۵۱)

زنان در بهمن نامه به درستی توصیف نمی شوند و به همین دلیل به جز شخصیت کتایون دیگر زنان زیر سایه ی شخصیت مردان پنهانند. ایرانشاه ویژگی های بلند طبیعی، خردورزی، شیرین زبانی و جسارت را برای زنان منظومه اش قائل نشده است.

زن یک سوی عشق است اما او آغازگر عشق نیست. در میان زنان این منظومه تنها همای دختر حارث است که محبتش به بهمن را ابراز می کند و همسری او را می طلبد. این عمل همای یادآور جسارت تهمینه در بیان عشقش به رستم است. دیگر زنان در بیان احساسشان جسور نیستند مانند زنان عادی از آنان خواستگاری می شود و به نکاح مرد خواهند در می آیند.

به همین دلیل زیبایی و شوریدگی و دلیری که در شخصیت رودابه، تهمینه و منیژه در تلاش برای رسیدن به مرد دلخواهشان وجود دارد در شخصیت بیشتر زنان بهمن نامه مشاهده نمی شود و همای یک استثناست. حتی آنجا که همای، دختر نصر حارث و دختر بوراسب به دلاوری و صفات پهلوانی ستوده می شوند هرگز با شخصیت گردآفرید قابل مقایسه نیستند.

در منظومه ی بهمن نامه کتایون، زنی بدکار و بی وفاست و از این منظر چاره اندیشی های منفی او در خیانت به همسرش به شخصیت سودابه در شاهنامه شباهت دارد. اما اختلافاتی میان این دو شخصیت وجود دارد. سودابه در ابتدای کار به کاووس وفادار است و برای اسارت همسرش توسط شاه هاماوران گریان است او برای ازدواج با کاووس اجباری نداشته است و با میل و رضایت قلبی خود به همسری کاووس در می آید. اما کتایون برای حفظ پادشاهی پدرش و ترس از خشم رستم و فرامرز به اجبار به ازدواج شاه بهمن تن می دهد و از آغاز در اندیشه خیانت به بهمن است.

چو دانم که با رستمست پای نیست

به از سازگاری مرا رای نیست (ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۳۵)

حتی شاه صور، پدر کتایون نیز از روی ترس، تسلیم خواسته ی رستم می شود.

بکوشیدمی گرنه رستم بدی

نه مردان و نه خواسته کم بدی

نه دیوست رستم که نام خدای

بخوانی برو ره نماند به جای (ایران‌شاه، ۱۳۷۰:۴۴)

تفاوت دیگر میان این دو زن آنست که سودابه همسر کاووس است و دل به عشق شاهزاده سیاوش می دهد. اما کتایون گرچه دختر شاه صور است اما دل به عشق غلام همبازی خود سپرده است. او با نابخردی تمام عشق به غلامی را بر بانوی شاه ایران بودن ترجیح می دهد. او نه تنها بی وفاست بلکه کوتاه طبع و بدمنش نیز هست. فردوسی این نوع عشق را به شدت نکوهش می کند.

اومعتقد است که عاشق حقیقی باید به نیازهای جسم و روحش آگاهی داشته باشد و البته تا رسیدن به خواسته ی خویش از کوشش باز نماند. اما عاشقی که با هنجار جامعه در تضاد باشد را نمی پذیرد و آن را به شدت رد می کند. در بخش پهلوانی شاهنامه که قسمت مورد نظر این پژوهش است و با منظومه بهمن نامه تناسب موضوعی دارد، عشق امری گذرا و مقطعی است. مانند عشق رودابه و زال و رستم و تهمینه که در کشاکش سرنوشت آشکار می گردد و ناگهان محو می شوند.

حتی وجود داستان عاشقانه ی بلندی چون بیژن و منیژه نیز برای تداوم سلسله مراتب حوادث حماسی شاهنامه است. (مسکوب، ۱۳۸۶:۵۲)

پهلوانان شاهنامه مردانی زورمند، بی باک، خردمند، پاک و عفیف، آزاده و جوانمردند. جان و تنش از هوس آزاد است و تمام همت خود را وقف دفاع از ایران زمین می دارند. (همان، ۵۴)

پهلوان شخصیتی زن گریز ندارد اما در عین حال به آن نیز اشتغال نمی ورزد. به همین سبب چنانچه اشاره شد وجود پهلوانان در داستان های عاشقانه بسیار کوتاه و مقطعی است. مردان شاهنامه نیز تنها به روی و موی زن دل بسته نمی شوند بلکه بزرگ منشی، خردمندی و خوش زبانی را در وجود زن می ستایند و در یک کلام شیفته زنی می شوند که مظهر کامل جمال و کمال باشد و از این نظر جفتی هم سنگ خویش بر می گزینند. پس از بیان موارد ذکر شده در باب پهلوانان شاهنامه، شخصیت بهمن را بی بهره از صفات آنان می یابیم.

در منظومه ی بهمن نامه، بهمن در عشق همای و دختر تندبر رای متوقف نمی ماند و وظایف و آرمانهای شاهی را فدای عیش و عشرت خویش نمی سازد. او به سرعت دل می بازد و بی درنگ دختر دلخواهش را به نکاح خود در می آورد. اما در داستان عشق بهمن به کتایون، بهمن دلباخته ی اوصاف کتایون می شود و این ویژگی در زنان شاهنامه مانند رودابه و تهمینه دیده می شود که به واسطه ی شنیده هایشان دل بسته ی زال و رستم می شوند اما مردان شاهنامه این گونه نیستند. همان گونه که در داستان گفته شد بهمن پس از ازدواج با کتایون، یکباره محو زیبایی و عشق او گشته و تاج و تخت را به مدت یک سال رها می کند و دل به خلوت کتایون می سپارد.

چنان زمام اختیارش را به دست او داده که اسیر دام مکر کتایون می شود. شخصیت بهمن شباهتی به پهلوان های با صلابت و خردمند شاهنامه ندارد. او به سبب زن دوستی و تن خواهی مقام شاهی خود را از دست می دهد و خوار و زبون سرگردان بادیه ی حیرانی می شود و برای بازرسیدن به مقام شاهی رنج و مشقت فراوانی را تحمل می کند. شخصیت برتر دیگر بهمن نامه، آذر برزین مهر پسر فرامرزاست که تنها داستان ازدواج او با دختر بوراسب در بهمن نامه بیان شده است. او مردانگی و پهلوانی خود را متوقف عوالم زنانه نمی کند و بسیار بلندمنش و خردمند است. آذر برزین پس از نبرد با زنگی تنومند، دختر بوراسب و کشتن اژدها به وصال محبوبش می رسد و شخصیت و جایگاه پهلوانیش را حفظ می کند. او که از خاندان رستم است، خصوصیات فرامرز و رستم را داراست و در نبرد و عشق اصیل و برجسته است. زنان و مردان این دو اثر بیش از آنکه به هم شباهت داشته باشند، دارای اختلاف و تفاوتند. ذکر این نکته بدیهی است که ایران‌شاه در پروراندن شخصیت های غنایی

منظومه اش متوسط عمل کرده است. هر چند این نکات از اهمیت و جایگاه بهمن نامه در میان منظومه‌ی حماسی دیگر نمی‌کاهد اما ایرانشاه در برابر فردوسی، خداوندگار سخن، گوی رقابت را باخته است

نتیجه

عشق موهبتی الهی است که در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است و هر کس به شکلی آن را تجربه کرده است و در ادبیات فارسی تجلی و جایگاهی خاص دارد. منظومه‌های حماسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. شاهنامه‌ی فردوسی که بزرگترین منظومه حماسی جهان است روایتگر زیباترین داستانهای غنایی است. در بخش پهلوانی که قسمت مورد نظر این پژوهش است چهار داستان عاشقانه‌ی زال و رودابه، رستم و تهمنه، سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه روایت می‌شود. در دیگر منظومه حماسی یعنی بهمن نامه نیز چهار داستان عاشقانه بیان می‌شود که سه روایت به بهمن و یک روایت به آذر برزین مهر اختصاص دارد. با بررسی و مقایسه عشق در این دو اثر حماسی در می‌یابیم که ایرانشاه با تمام مهارتش نتوانسته عشق، احساسات و شخصیتها را به خوبی پرورش دهد و داستانهای عاشقانه در بهمن نامه از ظرافت و جذابیت روایتهای شاهنامه برخوردار نیست. عشق در شاهنامه، پاک است و پهلوان تمام وقت به عشق نمی‌پردازد بلکه مهر و زن برای او مقطعی است. در زمانی عشق رخ می‌نماید و ناگاه پنهان می‌شود و قهرمان حماسی خدمت به شاه و وطن را بر همه چیز ترجیح می‌دهد. زنان شاهنامه نیز زانی آزاده، خردمند و جسورند و فردوسی برای زن در اثرش جایگاهی بلند قایل است و او را به نیکی توصیف کرده است. تنها شخصیت سودابه در این میان استثناست. اما در بهمن نامه عشق جسمانی است. شاه با دیدن یا شنیدن زیبایی و دلاوری زنان به او مهر می‌ورزد و چنان در عشق او غرق می‌شود که وظایف اصلی و حکومت داری را فراموش می‌کند. برای بهمن کامجویی از کتابیون در درجه‌ی اول اهمیت است و یکباره زمام اختیار خود را به او می‌سپارد. او خرد خود را از دست می‌دهد و کاملاً تابع احساس خویش است. زنان در این منظومه به نیکی توصیف نمی‌شوند. حتی خصوصیات نیک آنها برجسته نمی‌شود زیرا ایرانشاه دیدگاه مثبتی نسبت به زنان ندارد. شخصیت دیگر بهمن نامه، آذر برزین مهر که از خاندان رستم است دارای چهره‌ای برتر نسبت به بهمن است. در داستان او با دختر بوراسب که از جانب او عشقی رخ نمی‌دهد مانند پهلوانان شاهنامه با صفات قابل ستایشش برانگیزاننده‌ی عشق در دختر بوراسب است و در نهایت به یاری یزداد عموی دختر بوراسب می‌رود و او را در نبرد با بهمن یاری می‌دهد. در نهایت باید گفت عشق در شاهنامه، قله‌های احساس و زیبایی را فتح کرده است و در آثار حماسی دیگر از جمله، بهمن نامه، روایت‌هایی از جنس داستانهای عاشقانه‌ی فردوسی را شاهد نیستیم.

منابع

۱. جنیدی، فریدون (۱۳۸۷) شاهنامه فردوسی، چاپ اول، تهران: انتشارات بلخ
۲. ایرانشاه ابن ابی الخیر (۱۳۷۰) بهمن نامه، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر
۳. یا حقی، جعفر (۱۳۸۸) از پاژ تا دروازه‌ی رزان، تهران: انتشارات سخن
۴. ریاحی، محمد امین (۱۳۷۵) فردوسی، تهران: انتشارات طرح نو

۵. نگهبان، حمید رضا (۱۳۸۳) زال و رودابه آمیزه ای هنرمندانه از عشق و حماسه، چاپ اول، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی
۶. حمیدیان، سعید (۱۳۷۲) در امدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز
۷. دبیر سیاقی، محمد (۱۳۸۴) برگردان روایت گونه ی شاهنامه فردوسی به نثر، چاپ سوم، تهران: نشر قطره
۸. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶) سوگ سیاوش، چاپ هفتم، تهران: انتشارات خوارزمی
۹. رضا، فضل الله (۱۳۶۹) پژوهش در اندیشه های فردوسی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱) نامور نامه، تهران: انتشارات سخن
۱۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳) حماسه سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر
۱۲. مهذب، زهرا (۱۳۷۴) داستان های زنان شاهنامه، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگ نشر قبله
۱۳. اتابکی، پرویز (۱۳۷۹) واژه نامه شاهنامه، چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز
۱۴. لغت نامه دهخدا